

۱- به مغرب، سینه‌مالان قرص خورشید نهان می‌گشت پشت کوهساران

قلمرو زبانی: *سینه‌مالان:سینه خیز* کوهساران:کوهستان ها، کوه‌ها* سینه‌مالان: وندی مرکب* کوهساران: وندی* می‌گشت: فعل اسنادی ، به معنی «می‌شد»

قلمرو ادبی:*سینه‌مالان رفتن خورشید:استعاره(تشخیص)*مغرب،خورشید،کوهساران:مراعات نظیر

قلمرو فکری:هنگام غروب،خورشید سینه خیز و آرام خود را پشت کوه‌ها پنهان می‌کرد.

مفهوم:فضاسازی برای بیان انقراض دولت خوارزمشاهیان با توصیف غروب خورشید

۲- فرومی‌ریخت گردی زعفران‌رنگ به روی نیزه‌ها و نیزه‌داران

قلمرو زبانی:*گرد:غبار،خاک*زعفران:گیاهی زرد رنگ* نیزه‌داران:معطوف* گردی زعفران‌رنگ:ترکیب وصفی* نیزه‌داران:وندی مرکب

قلمرو ادبی:* گردی زعفران رنگ: استعاره ی آشکار از پرتوهای زردرنگ و کم نور آفتاب در غروب* نیزه‌دار: مجاز از جنگجویان* مراعات نظیر: نیزه و نیزه دار*واج آرایی (ر)*

قلمرو فکری:*نور زرد رنگ خورشید،مانند گردی زعفرانی بر روی نیزه ها و سربازان می‌تابید.

مفهوم: فروریختن گردی زعفران رنگ و وصف نیزه‌ها و نیزه‌داران، نشان‌دهنده‌ی آغاز نبردی خونین است.

نکته این دوبیت آغازین، شروع زیبایی برای این چهار پاره است، تصویر غم انگیزی که از غروب خورشید ارائه شده، بیان گر غم و اندوهی است که در ادامه‌ی داستان با آن روبه‌رو می‌شویم.

۳- نهان می‌گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی

قلمرو زبانی:*نهان:پنهان* روی روشن: ترکیب وصفی* روی روز و دامن شب: ترکیب اضافی* می‌گشت: فعل اسنادی در معنی «می‌شد»*نهان:مسند

قلمرو ادبی:* روی روز و دامن شب: اضافه استعاری و تشخیص*تضاد:روز و شب*مراعات نظیر:(روشن،روز) (شب،سیاهی)*واج آرایی (ر)*جناس ناهمسان:روی،روز

قلمرو فکری:*چهره ی روشن روز در تاریکی شب پنهان می‌شد. (مفهوم:فرارسیدن شب)

فروغ خرگه خوارزمشاهی

۴-در آن تاریک شب، می گشت پنهان

قلمرو زبانی: فروغ: روشنایی* خرگه: (مخفف خرگاه) سراپرده بزرگ، خیمه‌ی پادشاهان* خرگه: اسم وندی* خوارزمشاهی:

اسم وندی- مرکب* میگشت: فعل اسنادی* پنهان: مسند* تاریک شب: ترکیب وصفی مقلوب (جا به جا)

قلمرو ادبی: کنایه: کل بیت کنایه از به پایان رسیدن حکومت خوارزمشاهیان* فروغ: استعاره از شکوهمندی و عظمت* خرگه: مجاز از

دولت و حکومت و پادشاهی

قلمرو فکری: در آن شب تاریک شکوه پادشاهی خوارزمشاهی نیز رو به پایان بود.

مفهوم: بیانگر پایان حکومت خوارزمشاهی و آغاز سلطه‌ی مغولان بر سرزمین ایران است

سپیده‌دم جهان در خون نشیند

۵- اگر یک لحظه امشب دیر جنبد

قلمرو زبانی: سپیده‌دم: سحرگاه، صبح زود (اسم وندی- مرکب)* کلمات (یک لحظه، امشب، دیر، سپیده‌دم) قید هستند* نهاد جمله ی

اول: او (جلال‌الدین) محذوف است و نهاد در مصراع دوم (جهان) است.

قلمرو ادبی: جهان: مجاز از ایران* در خون نشستن: کنایه از جنگ و خونریزی و کشت و کشتار بسیار زیاد* تضاد: سپیده‌دم و

امشب* اغراق در بیت هست

قلمرو فکری: اگر جلال‌الدین امشب یک لحظه دیر اقدام کند، فردا صبح همه‌ی ایران پر از خون و خونریزی خواهد شد. (همه کشته

خواهند شد)

مفهوم: پیش‌بینی حمله‌ی بی‌رحمانه‌ی مغولان به ایران و کشت و کشتار زیاد

ز رود سند تا جیحون نشیند

۶- به آتش‌های ترک و خون تازیک

قلمرو زبانی: تُرک: مغول* تازیک: تاجیک، غیر ترک، ایرانی، لفظی است ترکی* متمم: آتش‌ها، رود، جیحون* خون: معطوف* آتش

های ترک / خون تاجیک / رود سند: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: تُرک مجاز از سپاه مغول* از رود سند تا جیحون مجاز از همه‌ی ایران* آتش مجاز از جنگ* خون مجاز از مرگ*

تضاد: ترک و تازیک* مراعات نظیر: سند و جیحون* اغراق در بیت هست

قلمرو فکری: در اثر جنگ و حمله‌ی ترکان مغول و کشته شدن و ریخته شدن خون ایرانیان تمام خاک ایران در خاک و خون

کشیده می‌شود.

مفهوم: جنگ و درگیری مغولان و ایرانیان و کشت و کشتار

۷- به خون آلوده، ایران کهن دید

به خوناب شفق در دامــــن شام

قلمرو زبانی:*خوناب:خونابه*شفق: سرخی آسمان هنگام غروب خورشید*نهاد هر دو جمله او(جلال‌الدین) محذوف *خونابِ شفق / دامنِ شام : ترکیب اضافی* ایرانِ کهن: ترکیب وصفی* خوناب: اسم مرکب

قلمرو ادبی:* خوناب شفق تشبیه بلیغ (اضافه‌ی تشبیهی)*مراعات نظیر:خوناب و خون*واج آرایبی (ن)

قلمرو فکری:*جلال‌الدین در آن سرخی غروب خورشید ، ایران باستان را غرق خون و پر از گشته دید
مفهوم:جلال‌الدین با دیدن غروب خورشید دانست که دولت و سلطنت او نیز رو به پایان است .

۸- در آن دریای خون، در قرص خورشید غروب آفتاب خویشتن دید

قلمرو زبانی:*قرص:گردی*غروب:نقش مفعولی دارد*دریای خون / قرص خورشید / غروب آفتاب / آفتاب خویشتن: ترکیب اضافی*آن دریا:ترکیب وصفی

قلمرو ادبی:* دریای خون:استعاره از غروب خورشید*غروب آفتاب خویشتن دیدن:کنایه از مرگ و نابودی*واج آرایبی:(ر/د)*مراعات نظیر:(خورشید / غروب)

قلمرو فکری:*در آن غروب خورشید که مثل دریای خون به نظر می رسید،مرگ و نابودی خود را مشاهده کرد
مفهوم: ناامیدی از زنده ماندن

۹- چه اندیشید آن دم کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد

قلمرو زبانی:*آن دم:آن لحظه*مژگان:موهای پلک چشم*دیده:چشم* آن دم:ترکیب وصفی* مژگانش / خون دیده:ترکیب اضافی

قلمرو ادبی:*مژگان:مجاز از چشم*تر شدن مژگان:کنایه از گریه کردن*مراعات نظیر:مژگان /دیده*خون:استعاره از اشک

قلمرو فکری:* کسی نمی‌دانست در آن لحظه جلال‌الدین به چه چیزی اندیشید که چشمانش از اشک خیس شد و گریه کرد
مفهوم:اندیشیدن به ایران و غمگین شدن

۱۰- چون آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

قلمرو زبانی:* ز: مخفف از، حرف اضافه* سپاه:(متمم)* سوزنده تر:(مسند) *سپاه دشمن:ترکیب اضافی*کمی/سوزنده تر: وندی

قلمرو ادبی:* تشبیه : مانند کردن جلال‌الدین به آتش*تکرار:آتش*آتش و سوزنده:مراعات نظیر

قلمرو فکری:جلال‌الدین مثل آتش به سپاه دشمن حمله کرد و در آن میدان جنگ از آتش هم ویرانگرتر و سوزنده تر عمل کرد.

۱۱- در آن باران تیر و برق پیولاد میان شام رستاخیز می گشت

قلمرو زبانی: * پولاد: فولاد، آهن * رستاخیز: قیامت، محشر * او محذوف: نهاد (در هر دو بیت) * برق پولاد معطوف به متمم * باران تیر / برق پولاد / شام رستاخیز: ترکیب اضافی * آن باران: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: * باران تیر: تشبیه بلیغ اضافی (اضافه ی تشبیهی) * پولاد مجاز از شمشیر * مراعات نظیر: تیر و پولاد * اغراق: باران تیر * واج آرای (ر)

قلمرو فکری: جلال الدین در آن میدان جنگ که تیر و نیزه از آسمان مثل باران می بارید، انگار قیامتی به پا کرده بود. مفهوم: ایثار و از خود گذشتگی جلال الدین برای نابودی دشمنان

۱۲- در آن دریای خون در دشت تاریک به دنبال سر چنگیز می گشت

قلمرو زبانی: * آن دریا / دشت تاریک: ترکیب وصفی * دریای خون / سر چنگیز: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: * دریای خون: استعاره آشکار از میدان جنگ * جناس ناهمسان: در / سر * واج آرای (ر)

قلمرو فکری: جلال الدین در میدان جنگ که همچون دریایی از خون شده بود، به دنبال کشتن چنگیز بود.

مفهوم: تلاش جلال الدین برای کشتن و شکست دادن چنگیز

۱۳- بدان شمشیر تیز عافیت سوز در آن انبوه، کار مرگ می کرد

قلمرو زبانی: * عافیت: سلامتی، تندرستی * عافیت سوز: از بین برنده ی سلامتی * انبوه: بسیاری، فراوانی جمعیت * شمشیر تیز عافیت سوز / انبوه: ترکیب وصفی * کار مرگ: ترکیب اضافی * کار: مفعول

قلمرو ادبی: * کار مرگ می کرد: کنایه از کشتن و گرفتن جان * واج آرای (ر)

قلمرو فکری: جلال الدین با شمشیر برنده و کشده اش در میان انبوه مغولان کار عزرائیل را انجام می داد و آنها را می گشت.

۱۴- ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت دو چندان می شکفت و برگ می کرد

قلمرو زبانی: * برگ می کرد: می رویید، شکفته می شد * برگ: مفعول * شاخه / چندان: وندی

قلمرو ادبی: * برگ: استعاره از سرباز * شاخه: استعاره از سپاه مغول * برگ از شاخه ریختن: کنایه از کشته شدن و کم شدن

قلمرو فکری: اما هر تعداد از سربازان مغول که کشته می شدند، تعداد بیشتری از آنها جای آنها را می گرفت؛ مانند درختی که برگهایش می ریزد و دوباره جوانه می زند. (اشاره به زیاد بودن مغولان)

۱۵- میان موج می رقصید در آب به رقص مرگ، اخترهای انبوه

قلمرو زبانی: * اختر: ستاره * میان موج / رقص مرگ: ترکیب اضافی * اخترهای انبوه: ترکیب وصفی * اخترها: وندی

قلمرو ادبی: *وجود رقص در مرگ: متناقض نما* نسبت دادن رقص به اخترها (تشخیص) *واج آرایی (ر)

قلمرو فکری: عکس ستارگان زیادی در میان امواج رود سند و به حالت رقص به حرکت در می آمدند و نابود می شدند.

نکته تصویر آسمان وانعکاس ستارگان در رود سند است که با تامل طم شدن آب رود، عکس ستارگان در آب نیز تکان می خورد و به نظر جلال الدین رقص مرگ انجام می دادند و نشانگر این است که ستارگان مرگ را برای او خوانده اش رقم زده اند (اشاره به اعتقاد قدما که هر انسان ستاره ای در آسمان دارد و با مرگ او ستاره اش نیز خاموش می شود).

۱۶- به رود سند می غلتید بر هم ز امواج گران، کوه از پی کوه

قلمرو زبانی: * می غلتید: می چرخید* گران: سنگین، عظیم* رود سند / پی کوه: ترکیب اضافی* امواج گران: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: *کوه: تکرار* مانند کردن امواج به کوه: تشبیه* امواج را چون کوه دانستن: اغراق

قلمرو فکری: موج های بزرگ رود سند همچون کوه بودند که در پی هم حرکت می کردند و پشت سر هم بالا و پایین می آمدند. (تصویر حرکت امواج)

۱۷- خروشان، ژرف، بی پهنا، کف آلود دل شب می درید و پیش می رفت

قلمرو زبانی: *خروشان: پر خروش، در حال خروشیدن* ژرف: عمیق، گود* بی پهنا: پهناور* دل: مفعول* دل شب: ترکیب اضافی

خروشان / بی پهنا: ونندی کف آلود: مرکب* نهاد: رود سند (محدوف)

قلمرو ادبی: *دل شب را دریدن: کنایه از پیش روی کردن در شب* دل شب: تشخیص* خروشان / کف آلود: تناسب*

ژرف / موج / سد / تناسب

قلمرو فکری: رود سند، خروشان، عمیق، پهناور و پر از کف، دل تاریکی را می شکافت و حرکت می کرد.

۱۸- از این سد روان در دیده ی شاه ز هر موجی هزاران نیش می رفت

قلمرو زبانی: *نیش: نیشتر، خنجر، تیغ* این سد روان / هر موجی / هزاران نیش: ترکیب وصفی* دیده ی شاه: ترکیب

اضافی* روان / دیده / موجی / هزاران: ونندی

قلمرو ادبی: *سد روان: استعاره از رود سند / متناقض نما* مانند کردن موج به نیش: تشبیه* سد / موج: مراعات نظیر

قلمرو فکری: هر موجی از رود سند مانند نیشی بود (رود سند مانع جلال الدین می شد) که در چشم جلال الدین فرومی رفت و او را

آزار می داد.

۱۹- ز رخسارش فرومی ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید

قلمرو زبانی: *رخسار: چهره* رخسارش / بنای زندگی: ترکیب اضافی* زندگی / اشکی: ونندی

قلمرو ادبی: * بنای زندگی بر آب دیدن: کنایه از ناپایداری زندگی و نابودی * رخسار: مجاز از چشم * رخسار و اشکی: مراعات نظیر

قلمرو فکری: از چشمان جلال الدین اشک جاری بود و زندگی اش را ناپایدار و نابود می دید. (نزدیک شدن به مرگ)

۲۰- در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید

قلمرو زبانی: * سیماب: جیوه * سیماب گون: به رنگ جیوه (ساختمان آن وندی مرکب است) * لرزان/ تازه ای: وندی

قلمرو ادبی: * مانند کردن امواج به سیماب: تشبیه * خیال تازه ای در خواب دیدن: کنایه از فکر و نقشه ای جدید داشتن * خیال/ خواب: مراعات نظیر

قلمرو فکری: در میان امواج سفید و بی قرار رود سند، فکر تازه ای به ذهن جلال الدین رسید. (چاره اندیشی)

۲۱- شبی آمد که می باید فداکرد به راه مملکت فرزند وزن را

قلمرو زبانی: * شبی: نهاد * راه مملکت: ترکیب اضافی (متمم) * فرزند وزن: مفعول

قلمرو ادبی: * فرزند وزن: مراعات نظیر * راه / را: جناس ناهمسان

قلمرو فکری: شبی فرا رسیده است که باید در راه دفاع از کشور زن و فرزندان خود را فدا کرد. (فدا کردن خانواده برای دفاع از وطن)

۲۲- به پیش دشمنان استاد و جنگید رهاند از بند اهریمن، وطن را

قلمرو زبانی: * استا: ایستاد * اهریمن: شیطان * پیش دشمنان: ترکیب اضافی / متمم * بند اهریمن: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: * اهریمن: استعاره از دشمن * مراعات نظیر: (جنگید/ وطن) و (اهریمن / دشمن) * واج آرایبی (ن)

قلمرو فکری: در برابر دشمن باید ایستاد و جنگید و وطن را از اسارت دشمن (مغولان) نجات داد (ایستادگی در برابر دشمنان)

۲۳- شبی را تا شبی با لشکری خُرد ز تن ها، سر، ز سرها، خود، افکند

قلمرو زبانی: * شبی را تا شبی: ۲۴ ساعت، یک شبانه روز (قید) * خُرد: اندک * خود: کلاه فلزی * مفعول: سر / خود * لشکری خرد: ترکیب وصفی * شبی / تن ها / سرها: وندی

قلمرو ادبی: * مصراع دوم کنایه از کشتن * مراعات نظیر (سر/ خود) و (تن/ سر) * واج آرایبی (ا)

قلمرو فکری: جلال الدین یک شبانه روز با سپاه اندکش با مغولان جنگید و تعداد زیادی از آنها را کشت. (کشتار زیاد مغولان)

۲۴- چو لشکر گرد برگردش گرفتند چو کشتی بادپا در رود افکند

قلمرو زبانی: * گرد برگرد: اطراف، دور تا دور * بادپا: اسب تندرو * گرد برگرد: وندی مرکب * بادپا: مرکب

قلمرو ادبی: *مانند کردن بادپا به کشتی: تشبیه* بادپا: مجاز از اسب* مراعات نظیر: (کشتی/رود)* جناس همسان (چو در مصراع اول: وقتی که/در مصراع دوم: مانند)

قلمرو فکری: وقتی که سپاه دشمن او را محاصره کرد، اسب خود را مانند کشتی به داخل رودخانه انداخت. (جانپازی برای اسیر نشدن به دست دشمن)

۲۵- چوبگذشت از پس آن جنگ دشوار از آن دریای بی پایاب، آسان

قلمرو زبانی: *پایاب: کم عمق / بی پایاب: جایی از آب که عمیق است و پا به ته آن نمی رسد* جنگ دشوار / آن دریای بی پایاب: ترکیب وصفی* بی پایاب: وندی مرکب

قلمرو ادبی: *مراعات نظیر: (دریا/پایاب)* تضاد: دشوار / آسان* واج آرایبی (ا)

قلمرو فکری: وقتی جلال الدین از پس این جنگ دشوار بر آمد و به راحتی از آن دریای عمیق گذشت.

۲۶- به فرزندان و یاران گفت چنگیز که گر فرزندان باید، باید این سان

قلمرو زبانی: *گر: اگر* این سان: این گونه* فرزندان/ یاران: وندی

قلمرو ادبی: *مراعات نظیر: فرزندان/ یاران* واج آرایبی (ن)

قلمرو فکری: چنگیز به فرزندان و یاران خود گفت: اگر انسان لازم است فرزندی داشته باشد، باید فرزندش مثل جلال الدین شجاع باشد.

۲۷- بلی، آنان که از این پیش بودند چنین بستند راه ترک و تازی

قلمرو زبانی: *تازی: عرب* ترک: مغول* بودند: فعل غیر اسنادی* آنان: نهاد* راه: مفعول* تازی: معطوف*

قلمرو ادبی: *بستن راه: کنایه از فداکاری و مقاومت در برابر دشمنان* مراعات نظیر: ترک / تازی* ترک و تازی: مجاز از دشمنان

قلمرو فکری: آری گذشتگان ما که قبل از این زندگی می کردند، با چنین فداکاری هایی راه همه ی دشمنان را به کشور بستند.

مفهوم: اشاره به فداکاری و ایثار گذشتگان در راه دفاع از میهن

۲۸- از آن، این داستان گفتم امروز بدانی قدر و بر، هیچش نبازی

قلمرو زبانی: *این داستان: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: *بر هیچ باختن: کنایه از بی ارزش دانستن، آسان از دست دادن

قلمرو فکری: این داستان را به این خاطر برای نقل کردم که امروز قدر میهن را بدانی و آن را خوار و بی ارزش نشماری و آسان از دست ندهی.

۲۹- به پاس هر وجب خاکی از این ملک چه بسیار است آن سرها که رفته

قلمرو زبانی: *پاس: پاسداری، حراست، نگهبانی *ملک: سرزمین، پادشاهی *خاکی / سرها: وندی

قلمرو ادبی: *رفتن سرها: کنایه از کشته شدن *مراعات نظیر: (خاک/ملک) *خاک: مجاز از کشور و سرزمین

قلمرو فکری: برای پاسداری هر وجب از خاک این سرزمین، چه بسیار انسان هایی که جان خود را از دست داده اند. (جان فشانی در راه وطن)

۳۰- زمستی بر سر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسرها که رفته

قلمرو زبانی: *افسر: تاج و کلاه پادشاهان، صاحب منصب *مستی / افسرها: وندی

قلمرو ادبی: *خاک: مجاز از وطن *رفتن افسرها: کنایه از کشته شدن افراد بزرگ

قلمرو فکری: خدا می داند که به خاطر عشق و علاقه به وطن، چه بزرگان و افراد ارزشمندی جان خود را فدا کردند.

مفهوم: توصیف جانبازی بسیاری از بزرگان و گذشتگان در راه وطن

مای دارس
گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir